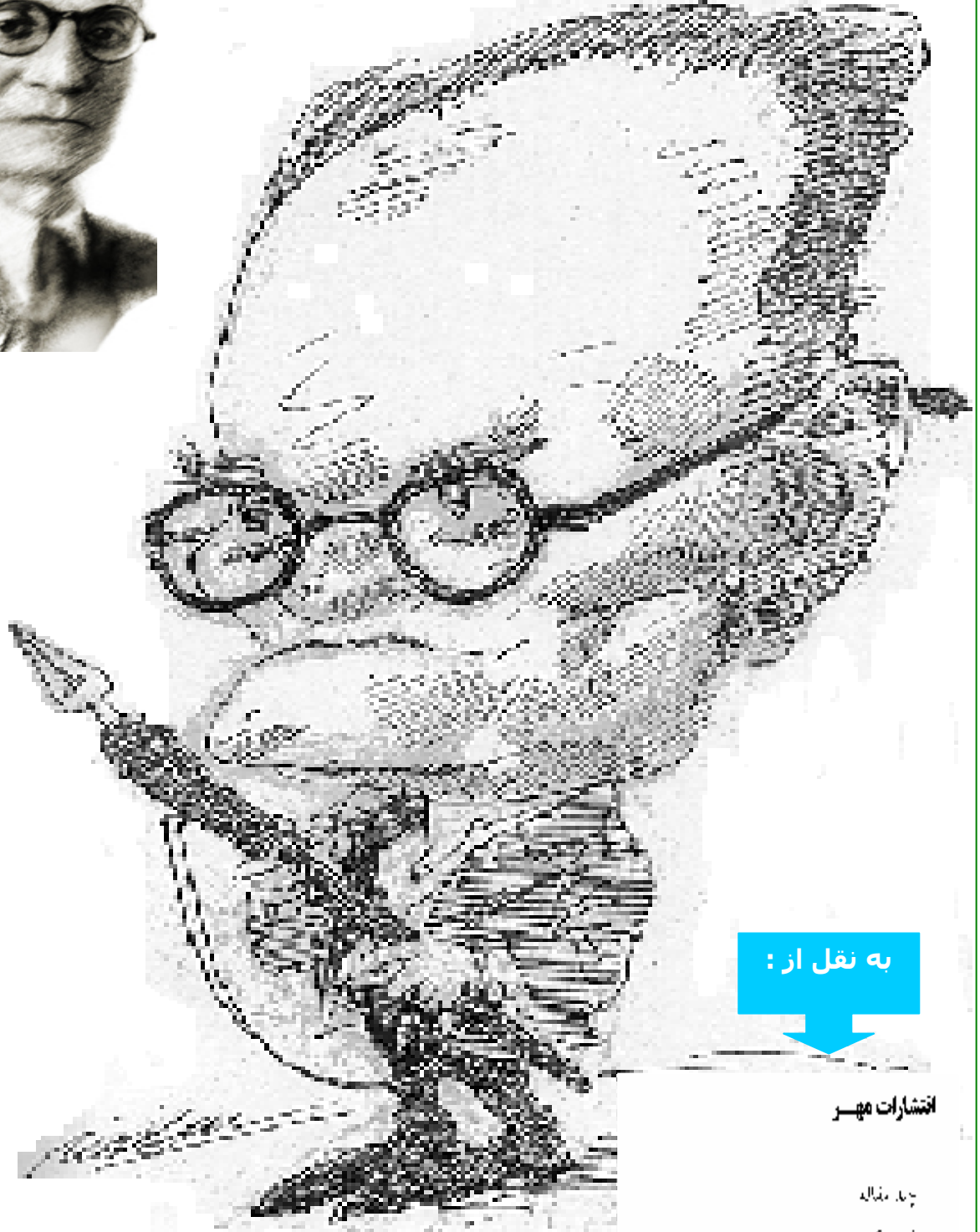




۲۸۶



به نقل از :

انتشارات مهر

چند مقاله

احمد کسروی

چاپ نخست : ۱۳۷۴ / مارس ۱۹۹۹

احمد کسروی : تاریخچه شیرو خورشید

چند مقاله
احمد کسروی





تاریخچه شیر و خورشید

گفتار یکم

افسانه هایی که درباره شیر و خورشید هست

شیر و خورشید را ما از زمان کودکی دیده و هر روز چند بار قاشقا کرده ایم ، از این رو شگفتی آن از دیده ما برخاسته ؛ لیکن اگر يك اروپایی یا يك بیگانه دهگری ناگهان چشمش به آن افتد و این بدانند که نشان رسمی دولت ایران است در شگفت فروماند .

آن کدام شیر است که دم برانگیخته و شمشیر به دست گرفته خورشید را به پشت خود می کشد ؟ آیا این شکل در میان ایرانیان همچون شکل‌های میتولوجی یونان از افسانه کهنی پیدا شده ؟ یا دانای فرزانه ای آن را برای فهمانیدن پاره ای پن‌ها و اندرزاها پدید آورده ؛ یا چه سرچشمه دیگر برای خود داشته ؟

پرسشهایی است که هر بیگانه هوشیاری ، از دیدن شیر و خورشید ایران ، از اندیشه خود گذرانند . و اگر در جایی به يك ایرانی برخورد ، این پرسشها را به او باز نماید . يك بیگانه چه داند که خود ایرانیان در این باره چیزی نمی دانند و در پاسخ او یا باید به خاموشی گرایند و یا به دامن پندار بافی و افسانه گویی دست یازند .

این شیوه در همه جا در مردمان هست که چون داستان چیزی را ندانند و پی به آمیخ آن نتوانند برد دست به دامن پندار و افسانه زنند . در ایران این گونه چیزها

۱۷

رفت . در آن آشفتگی هایی که در نتیجه مرگ ناپیوسان اسکندر رخ داد ، ارمنیان کنسوری بنیاد نهادند و در آن زمانها پادشاهان یفاسی - از لیگران و دیگران - از ایشان برخاسته است .

لیکن سپس ، که از يك سو در ایران دولت اشکانی بسیار نیرومند گردیده تا بین النهرین را به دست آورد ، بلکه گاهی پا به سوریا نیز نهاد ، و از يك سو جمهوری روم پا از ایتالیا بیرون گذارده آسیای کوچک و سوریا را گرفت ، ارمنستان در میان این دو دولت بزرگ مانده به فشار سختی افتاد ، و قوتها با فشار و گزند به سر می برد ، تا در زمان ساسانیان ، که روم و ایران از کشاکش به سنوه آمده می خواستند زمانی هم با آرامش زنند ، ارمنستان را ، که یکی از انگیزه های کشاکش می بود ، در میان خود بخش کردند و جداسری آن کشور را از میان بردند .

سپس چون اسلام برخاست این بار ارمنستان ساسانی به دست خلفای شام افتاد و ارمنیان همچنان در زیر دست بیگانگان (از روم و عرب) می زیستند تا در آخرهای زمان بنی امیه ، در آن آشفتگی هایی که در میان مسلمانان پدید آمده بود ، يك پادشاهی در این بخش ارمنستان برپا گردیده خاندانی به نام « باگراتونی » فرمانروایی آغاز کردند که دویمت سال کما بیش می بودند ، تا در قرن پنجم هجری به دست رومیان برافتادند و بار دیگر جداسری ارمنستان از میان رفت .

لیکن پس از اندکی ، پادشاهی دیگری در کیلیکیا ، در آسیای کوچک ، برپا گردید و خاندانی به نام « رومیان » به فرمانروایی پرداخت ، که اینان نیز سیصد سال کما بیش می بودند و با جنگهای پیاپی روزگار به سر می بردند ، تا در قرن هشتم با دست پادشاهان مصر از میان رفتند و این آخرین آزادی و جداسری از ارمنیان بود .

این است فهرستی از تاریخ ارمنستان ، پس شاه عباس کدام ارمنستان را گرفته ؟ کدام جداسری ارمنیان را برانداخته ؟؟

داستان شاه عباس با ارمنیان آن است که چون شاه عباس با عثمانیان به جنگ

فراوان است و یکی از آنها شیر و خورشید می باشد .

درباره این هم افسانه هایی هست و شناخته ترین آنها اینکه شیر نشان ارمنستان و خورشید نشان ایران می بوده ، و شاه عباس چون ارمنستان را گرفته و جداسری ارمنیان را برانداخته ، خورشید را به پشت شیر نشانند و این نشان را پدید آورده .

این افسانه چندان شناخته است که گمان بسیاری از ایرانی و ارمنی آن را داستان تاریخی بیگمان می پندارند ، و شما چون در نشست می در این زمینه به سختی پرداخته چنین گفتید : « این شیر و خورشید از کجا پیدا شده ؟ ... » می درنگ از چند جا آواز برخیزد . « مگر تاریخچه اش را نمی دانید ؟ شیر مال ارمنی ها بوده ، شاه عباس که ارمنستان را گرفته خورشید را که نشان ایران بوده ، به دوش آن نشانند ... »

شگفت تر آنکه روزی يك ارمنی می گفت : « این در تاریخهای ما نیز نوشته شده . ه گفتیم : تاریخهای شما را من بهتر از خودتان می دانم . چنین چیزی نیست و نتواند بود .

به هر حال این از هرماره دویخ است : نه شیر نشان ارمنستان بوده ، نه خورشید نشان ایرانیان شمرده می شده ، نه شاه عباس ارمنستان را گرفته و جداسری ارمنیان را برانداخته . شاه عباس به ارمنیان جز نیکی نکرده است .

همین عنوان « گرفته شاه عباس ارمنستان را » افسانه بی پای دیگری است که در دلها جای گرفته و این نمونه ای از پدیده‌های مردم ایران است که تاریخ کشور خود را نمی دانند ، بلکه نمی خواهند بدانند . همه هوش و جریره خود را در راه پنداره‌های بیهوده به کار می اندازند . ما برای آنکه سخن را تا روشن نگذاریم ناچار فهرستی از تاریخ ارمنستان در اینجا یاد کنیم اگر چه از زمینه کتاب بیرون است :

باید دانست تاریخ ارمنستان پس از زمان اسکندر ماکدوننی آغاز یافته . در زمان هخامنشیان ، ارمنیان در زیر دست آن دولت بزرگ می زیستند . ولی سپس که اسکندر دولت هخامنشی را برانداخت و خود نیز پس از زمانی از میان



گفتار دوم

شیر تنها و خورشید تنها

آدمیان از باستان زمان در کارهای خود از پیکره جانوران و دیگر چیزها سود می جستند . چنانکه این همه الفباهای گوناگون ، ریشه همه آنها پیکره های جانوران و دیگر چیزها بوده که مردم باستان برای فهمیدن اندیشه های خود به کار می بردند . و هنوز نمونه های بسیاری از خط هیروگلیفی مصر ، که همان پیکره ها است ، در دست می باشد .

از جمله از روی دلیلهایی که خواهیم آورد ، در ایران و این سرزمینها ، از زمانهای باستان پادشاهان و فرمانروایان از پیکره های خورشید (تنها) سود جستند آنها را بر درقشها و سکه ها می نگاشته اند .

خورشید دوخشانترین جرم آسمانی ، در نزد مردمان ، پادشاه ستارگان است و ما می دانیم که در زمانهای باستان آن را یگانه پروردگار جهان پنداشته همچون خدایش می پرستیده اند . این است پادشاهان آن را فهماننده معنی بلندی و دوخشانی و پروردگاری دانسته در روی درقشها و سکه ها به کار می برده اند .

شیر نیز در میان مردمان ، دلبرترین همه جانوران به شمار می برده و او را پادشاه جانوران پنداشته با همه درایی و آدمخواری و دژخویی ، بزرگش

۲۹

را فراورش نکرده به همدستی پاپ تاجی و درقشی برای لوون آماده ساخته با دست فرستادگانی به کیلیکیا فرستادند ، و به روی این درقش ، به یاد نام لوون ، پیکر شیرینی نگاشته بودند . درقش شاهی که تا آن هنگام جلو لوون کشیده شدی ، با پیکره « عقاب » بودی و از این پس به روی آن نیز پیکر شیر نگاشته شد .

لوون ششم ، آخرین پادشاه ارمنی کیلیکیا که به دست مصر افتاده ، تا چند زمانی با زن و دختر خود ، در مصر ، دریند می زیست و سپس به خواش پادشاه اسپانیا رهایی یافته از آنجا به اروپا رفت و آخرین سالهای خود را در پاریس به سر داده در سال ۱۶۹۳ میلادی در آن شهر بمردود زندگانی گفته در کلیسای « سن دنیس » به خاک رفت ، بر روی گور او ، که اکنون هم نمایان و برپاست ، پیکرش را از مرمر تراشیدند که با رخت ارغوانی و تاج به روی گور دراز کشیده (مانند پیکر ناصرالدین شاه به روی گورش در عبدالعظیم) ، و دو شیر ، پشت به هم ، در زیر پاهای او خوابیده اند . همچنین سپر ویژه ای ، که فرانسویان « اکومون » می خوانند و هنوز به روی گورش نگاشته شده ، به روی آن نیز پیکر دو شیرینی یا دهانهای باز و زبانهای دراز نمایان و پیداست .

می توان گفت پندار آنکه « شیر نشان ارمنستان می بوده » از همینها پیدا شده ولی ما می دانیم که نمی بوده . بلکه « نشان دولتی » ، به آن معنی که امروز است ، آن زمان عنوان نمی داشته .

از زمینه خود دور نیفتیم : سخنان از شاهان ایران می باشد که گفتیم از باستان زمان پیکره های جانوران و دیگر چیزها - به ویژه پیکره های خورشید و شیر - را به روی سکه ها و درقشها می نگاشته اند ، و ما بهتر می دانیم آگاهیهای خود را درباره هر یکی از درقش و سکه جداگانه بنویسیم ، اگر چه تا یک اندازه بیرون از زمینه سخن خواهد بود .

برخاسته و عثمانیان لشکر بسیار به سر ایرانیان فرستاده بودند ، شاه عباس دستور داد آبدیهای ارمنی را که در آن سوی رود آرس می بود ، تهی گردانند و ارمنیان را از آنجا کوچانیده در مازندران و اسپهان و دیگر جاها تشمین داد . و این نه برای دشمنی با ارمنیان یا برای آزردهن آنان می بود ، بلکه خواسته می شد از یک سو ارمنیان در زیر پا فغانند و از لشکریان در سو گزند نبینند و از یک سو آبدیها تهی گردیده عثمانیان به خواربار دسترس نیافته و در تنگی باشند .

لیکن پیداست که کوچانیدن مردمی از آبدیهای خودشان ، و دل کندن آنها از خانه ها و باغهاشان کار بسیار انبوه آوری است و ناچاری است که دل آزردهگی پدید آورد . به ویژه که این کوچیدن با زور باشد و با دست یک دسته از سپاهیان زمخت و ناتراشیده انجام گیرد . بی گفتگو است که سیاهکارهای بسیاری را دربر تواند داشت .

به هر حال ارمنیان از این پیشامد سخت دل آزرده بودند و تاریخنویسی به نام « آراکلی » نبریزی داستان را با سوگ و شیون بسیار نوشته و برای آیندگان یادگار گذارده . این است ارمنیان شاه عباس را دشمن داشته اند . از آن سوی ، ایرانیان همین داستان را که زبان به زبان شنیده اند با پنداره های دیگری در هم آمیخته افسانه ای پدید آورده اند که شاه عباس ارمنستان را گرفته و جداسری ارمنیان را برانداخته ، و چنانکه گفتیم همین را بنیادی برای افسانه شیر و خورشید گردانیده اند .

پندار دیگری درباره شیر و خورشید در این چند ساله پدید آورده شده ، و آن اینکه ایرانیان باستان چون به آتش می پرستیده اند ، خورشید را نیز گرامی داشته اند . این است آن را به روی شیر که نمونه توانایی و دلیری است نشانده نشانه دولت گرفته اند .

این سخن معنایش آن است که شیر و خورشید از باستان زمان مانده و از نخست نشان دولت ایران می بوده . در حالی که ما خواهیم دید که نشان دولتی شدن شیر و خورشید از زمان محمد شاه به آن سو نمی گذرد و هنوز صد سال از آن پایان نیافته است .

۲۰

می پنداشته اند و پیکر آن را بهترین رمزی برای دلیری و نیرومندی شناخته به روی درقشها و سپرها و دیگر افزارهای جنگی می نگارده اند .

در ارجمندی شیر نزد مردمان همین پس که نام او را در هر زمان و در هر زمین به کودکان می داده اند و ما شاهان بسیاری در تاریخ به نام « لئو » یا « اسد » یا « شیر » یا « ارسلان » می شناسیم و از برخی از ایشان دلیلها هست که به همین شوند به پیکره شیر دلپستگی می داشته اند و به رواج و شناختگی آن می کوشیده اند .

از جمله خاندان « رویشیان » که در کیلیکیا بنیاد پادشاهی نهاده بودند ، شش تن از ایشان نام « لوون » (که رویه ارمنی لئو است) داشته اند و از برخی از ایشان آگاهیها در دست است که از روی نام خود به پیکره شیر دلپستگی می نموده اند . از لوون یکم و لوون دوم سکه های فراوان با پیکر شیر در دست است و سکه های بی این پیکر ، بسیار کم می باشد . در حالی که از پادشاهان دیگر آن خاندان که نام « لوون » نداشته اند ، سکه با پیکر شیر بسیار کم و سکه های دیگر فراوان می باشد .

از لوون دوم داستانی در تاریخ ارمنستان هست ، و آن اینکه چون فردریک باریاروسا ، امپراتور آلمان ، به همدستی پادشاهان انگلیس و فرانسه ، هر یکی با دسته های بزرگی از سپاه و از داوطلبان مردم به آهنگ جنگ باصلاح الدین ایوبی ، به سوریا و فلسطین آمدند ، (که این لشکر کشتی در تاریخ به نام لشکر کشتی سوم چلبایبایان شناخته شده) لوون به انگیزه همکیشی با آنان ، و اینکه سرزمینش به سوریا و فلسطین نزدیک می بود ، باویری و دلسوزی بسیار به آنان نشان داد ، چندانکه فردریک زبان به سپاسگزاری باز کرده نوید داد که چون به اروپا باز گردد تاجی برای او فرستد . ولی چون فردریک در یکی از رودهای آسیای کوچک آب از سرش گذشته به اروپا بازگشتی نتوانست ، پسر او نوید پسر



یکی گرگ پیکر درفش از برش
به ابر اندر آورده زین سرش

درفش پس پشت پیکر گراز
سرش ماه سیمین و بالا دراز

نیز در داستان گیخسرو شهرهایی درباره درفشها سروده که بسیاری
همان متناظریهای بالایی است و این است همه آنها را نیآورده تنها چند
شعر را می نویسیم :

یکی ماه پیکر درفش از برش
به ابر اندر آورده تابان سرش

درفشی بر آورده پیکر پلنگ
همی از درفشش بیازید چنگ

یکی پیکر آهو درفش از برش
بدان سایه آهو اندر سرش

درفش پس و پشت پیکر هسای
همی رفت چون گوه رفته ز جای

فردوسی شاهنامه را از روی کتابهای باستان که از زمان ساسانیان مانده بود ،
سروده و می توان باور داشت که این ستایشها درباره درفشها نیز از آن
کتابهاست . از سوی دیگر بی گفتگوست که داستان گیخسرو و رستم و سهراب
بنیاد تاریخی ندارد و آنها را افسانه سازان زمان ساسانیان ساخته اند و این
ستایشها درباره درفشها از روی درفشهای همان زمان است . پس نتیجه این است

درباره درفش : از زمان هخامنشیان تنها این می دانیم که سر درفشها
خوردسهای زرین می بوده . از زمان ساسانیان ، داستان « درفش کاویانی »
را همگی شنیده اند . شکل آن نیز از سکه ها به دست آمده و خود همان
است که روزنامه گاهه آن را در سرلوحه خود می نگاشت و شناخته اش
گردانیده .

چنین پنداست که این درفش ویژه شاهان می بوده ، و این است با زر و سیم و
دُر و گوهر آراسته و در گنجینه نگاهش می داشته اند ، و از گفته های فردوسی
توان پنداشت که هم در آن زمان ، درفشهای دیگری با پیکرهای جانوران و
خورشید و ماه در میان سپاه می بوده . زیرا فردوسی در داستان « رستم
و سهراب » از زبان هجیر نامهای یکایک سرداران ابران را می برد و درفش او را
می ستاید^۱ :

یکی زرد خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین غلاش بنفش

زده پیش او پیکر درفش
به نزدش سواران زرینه کشش

یکی شیسر پیکر درفش بنفش
دوخشان گهر در میان درفش

درفش بیسن اژدها پیکر است
بر آن نیزه بر شیر زرین سر است

۱ - فردوسی در این شعرها « پیکر » را به معنی « صورت » و « رسم » به کار
می برد و این همان معنی است که ما واژه را در آن به کار می بریم .

معنی می گوید :

چو شیر رایت او را صها کند متحرک
مجال حمله نماد ز هول شیر عرین را

هم او [سعدی] می گوید :

ز سایه علم شیر پیکرت چه عجب
که لرزه بر تن شیران قند چو شیر علم

ازوقی می گوید :

بدان گهی که چو دریا یلان آهنپوش
برون شوند خروشان هلال پیش همال
پلنگ و شیر بچنید بر هلال علم
تن از نسج یمانی و جان ز باد شمال

عبدالرزاق اسپهانی می گوید :

ز هیبت تو دل شیر آسمان همه وقت
چنانکه شیر علم روز باد در خفقان

شعر مولوی را همگی شنیده ایم :

ما همه شیریم و شیوان تکلم
حمله مان از باد باشد دم به دم

از این گونه شعرها بسیار است و از روی هم رفته آنها پیداست که نگارند
پیکر شیر به روی درفشها در قرنهای اسلامی رواج بسیار داشته است ولی تنها این
هم بوده و پیکرهای دیگر نیز نگاشته می شده .

آمدیم بر سر سکه ها : سکه هخامنشیان که « دریک » نامیده می شده بر یک
رویش پیکر تیراندازی می داشته و گویا بر روی دیگر پیکر پادشاه نگاشته
می شده .

که در زمان ساسانیان و پیش از آنان ، در ایران درفشها با پرچمهای گوناگون ، از
زرد و سرخ و بنفش و سیاه ، به کار برده و به روی آنها شکلهای گوناگون ، از
خورشید و ماه و شیر و پلنگ و گرگ و گراز و پیل و آهو و اژدها و مرغ های ،
نگاشته و بر نوک (یا سر تیزه آنها) تندیسهای زرین و سیمین ، از ماه و از
شیر ، می گمارده اند .

اما در زمان اسلام ، چون مسلمانان از پیکر نگاری و تندیس تراشی
(نقاشی و مجسمه سازی) پرهیز می جستند بر درفشهای خلفا جز آیه هایی از
قرآن نگاشته یا نوشته نمی شده . ولی سپس که از ناتوانی خلیفگان ، پادشاهانی
در این سو و آن سو برخاستند ، اینان در بند آن پرهیز نمی بوده اند و بر درفشهای
خود پیکرها می نگاشته اند . در این باره ما از شعرهای شاعران بهره توانیم
جست .

مغلا ناصر خسرو درباره خلیفه فاطمی چنین می گوید :

رایت شاهان گو صورت شیر است و پلنگ
بر سو رایت او صورت فصیح و ظفر است

از این شعر پیداست که چنانکه گفتیم بر درفشهای خلیفه ها جز آیه های قرآن
نوشته نمی شده ، ولی درفشهای پادشاهان چنان نمی بوده . بهیچ در میان
رخدادهای سال ۴۲۴ یادی از « علامت شیر » می کند و از گفته هایش پیداست
که در آن زمان نگاشتن شیر به روی درفشها رواج می داشته ، و شکلی ارجدار
می بوده .

ابوالفرج رونی می گوید :

چندان علم شیر بفراشت که بفرود
زیشان به فلک برج اسد بیحد اشکال



با این حال گویا از آخرهای قرن شش هجری بود که بسیاری از پادشاهان اسلام ، به پیروی از فرمانروایان مسیحی - که در آسیای کوچک و در فلسطین می بودند ، به روی سکه های مسین و برنجین (که فلز نامیده شدی و خود دلاوی ارج کم بودی) پیگیر نگاشتن آغاز کردند و این سکه ها از آن زمانها بسیار فراوان بازمانده و سپس هرچه فراوانتر گردیده و به روی آنها پیگیر شیر بسیار فراوان و پیگیر خورشید بسیار کم دیده می شود .

در زمان مغول چنین پیداست که این پادشاهان سکه زدن را از مسلمانان یاد گرفته اند . و این است به پیروی از آنان در روی سکه های زرین و مسین (لقب و نام پادشاه و تاریخ و شهر سکه) ، یا خط مغولی یا ایرانی ، نوشتندی و پیگیر جز به روی فلوسها نبود .

در زمان صفویان نیز چنین بودی و پیگیرها جز روی فلوس (یا فلوس) نگاشته نشدی . این شاهان که بیرقدار بسیار پافشار شیعگی می بودند به روی سکه های زرین و مسین خود جمله های یا نامهای (از امامان) نوشتندی که فهماننده آن کیش باشد . گاهی نیز شعر نوشتندی . چنانکه شاه اسماعیل دوم ، که به هواخواهی از سنی گری بدنام می بوده ، برای کاستن از آن بدنامی شعر پایین را که از شیخ عطار می باشد به روی سکه ها می نوشته :

ز مشرق تا به مغرب گر امام است
علی و آل او سا را تقاسم است

پس از بر افتادن صفویان ، اشرف اصفانی ، که چند سال پادشاه ایران بود ، به عنوان آنکه نام خدا و پیغمبر که به روی سکه ها نوشته می شود ، به دست جهود و مسیحی و دیگران می افتد که دست می ساینند ، از نوشتن آن نامها به روی سکه ها جلوگیری و به جای آنها این شعر را بر سکه ها نوشت :

۲۹

در زمان قاجاریان نیز همچنین بودی تا از زمان محمد شاه دگرگونی در کار سکه پدید آمده که آن را خواهیم آورد .

این است تاریخچه کوتاهی از دوقشها و سکه های ایران و از به کار رفتن پیگیرهای شیر (تنها) و خورشید (تنها) .

پادشاهان ساسانی چون به دین زردشتی ارج می گزارند به یک سوی سکه پیگیر آتشکده و به یک سوی دیگر پیگیر خود را می نگارانیند .

اما در زمان اسلام ، مسلمانان تا هفتاد سال کما بیش سکه نزدندی و داد و ستد یا سکه های روم و ایران رفتی ، و در این دوره سکه های ایران حال شگفتی پیدا کرد . زیرا سکه خانه های ایران در شهرهایی که می بود کار می کرد . بدین سان که همان سکه یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی را (با همان پیگیرهای پادشاه و آتشکده) زده و نام والی عرب را ، که ایران در زیر دست او بودی ، با خط پهلوی نوشتندی و گاهی نیز جمله « بسم الله » یا مانند آن را در کنار سکه نوشتندی .

ولی پس از زمانی خود مسلمانان سکه زدن آغاز کردند و در این سکه بر هر دو رو جز آیه قرآن و نام خلیفه و شهر و تاریخ نوشته نشدی . زیرا چنانکه گفتیم مسلمانان از پیگیر نگاری پرهیز جستندی . پادشاهان اسلامی نیز در این باره به خلیفگان پیروی کردند . زیرا آنان بایستی نام خلیفه را با لقبهایش به روی سکه بنویسند ، و این نشان فرمانبرداری آنان بودی .

این پادشاهان به خلیفه باج ندادندی و هیچ گونه یابوری به او نکردندی . ولی بایستی در خطبه خواندن و سکه زدن نام خلیفه را یاد کنند تا رشفه در میانه بریده نباشد . این است نوشته های روی سکه در خود ارج بودی .

برخی از پادشاهان ، که رشفه از خلیفه بریده و یا از راه کیش جدا از او بودند ، اینان نیز بایستی به جای نام خلیفه ، به روی سکه ها نامها و یا جمله های دیگری نویسند (مثلاً آنان که کیش شیعی می داشتند بایستی نامهای دوازده امام یا جمله « علی و آلله » نویسند) .

این است در زمان اسلام سکه معنای دیگری پیدا کرده و ناچاری بودی که به روی آن جز نوشته ها نباشد .

۱ از این سکه های تاریخی ، که کسباب است ، نویسنده چند دانه می دارم .

۲۸

دست زده بر جلالت بود گناه
داد تقییر سکه اشرف شاه

از اینجا به یک نکته می توان بود ، و آن اینکه خلفا و فرمانروایان اسلامی دربار سکه میان دو دشواری افتاده بوده اند . زیرا از یک سو پیگیر نگاری در اسلام ناروا می بوده و آنگاه آنان نوشتن نامهای خدا و پیغمبر و آیه های قرآن و دیگر چیزها را به روی سکه ها ، برای نشان دادن دین (یا کیش) خود ، ناچار می شمارده اند . اینها آنان را و می داشته که بر سکه ها جز نوشته ننویسند . از سوی دیگر می دیده اند سکه ها به دست جهودان و ترسایان و دیگران نیز می افتد و آنان دست به نام خدا و پیغمبر و به آیه های قرآن می ساینند که این را نیز ناروا می شمارده اند .

از این رو چنان اندیشیده اند که نوشته نویسی به روی سکه ها ، ویژه دینار و درهم (سکه های زرین و مسین) باشد ، و فلوس (یا سکه های مسین) را که بیشتر در گردش می بوده و به دستهای آزاد گذارند که سکه زنان هر شکلی خواستند به روی آن بنگارند ، و اینان به پیروی از مسیحیان به نگارش پیگیرهای شیر و چیزهای دیگر برخاسته اند . این بوده راز آن کار .

اما اشرف اصفانی ، این پادشاه چون کیش سنی می داشته ناچار می بوده که نوشته های سکه های ایران را دیگر گرداند ، و همانا غی خواسته که از این راه نیز دلهای ایرانیان شیعی را بفرشاد ، این است آن دستاویز را پیش کشیده و نوشتن نامهای خدا و پیغمبر و امامان و جمله های دینی را به یکبار از میان برده ، و می باید گفت : کاری نیک کرده .

پس از آن به روی سکه بیشتر شعر نوشته شدی . کریمخان چون همیشه فروتنی نشان دادی ، سکه را نیز به نام امام زمان می زده و شعر پایین را می نوشته :

شد آفتاب و ماه و زور و سیم در جهان
از سکه امام بحق صاحب الزمان



زیرا در آسمان (یا بهتر گویم : در فضا) نه تنها شهری نیست ، چیزی که به شیر مانده باشد و کسی از دیدن آن به یاد شیر بیفتد هم نیست ، آنچه را که ستاره شماران شیر با آمد ناهیده اند جز چند ستاره ای که نزدیک هم دیده می شوند نمی باشد .

از آن سوی بودن آن برج خانه خورشید نیز جز نام نمی باشد . خورشید را خانه ای نیست و هیچ گونه ویژگی میانه آن برج یا خورشید نمی باشد . خورشید در گردش خود (که ستاره شماران پیشین آن را پنداشته بودند) به همه برجها درگذرد و جدایی میانه آنها نگذارد .

به هر حال اینها نه چیزی بوده که توده انبوه بدانند و یادی از آن در دلهاشان نگه داشته بپیکری نگارند . این گونه چیزها جز در یاد شاعران که بی مضمون می گشته اند جا نتوانستی داشت .

پس این شکل شگفت از کجا پیدا شده ؟ جای خشنودی است که ما در این باره سند تاریخی به دست آورده ایم و توانیم به این پرسش پاسخ داد .

داستان این بوده : شیات الدین گبخسرو ، پسر علاء الدین کبکیاد ، که از پادشاهان سلجوقی آسیای کوچک و در سال ۶۲۶ هجری به جای پدر خود به تخت پادشاهی نشسته بود ، این پادشاه دختر پادشاه گرجی را به زنی گرفت ، و چون گرجیان خوشرویند و آن دختر خوشتر می بوده گبخسرو دل به او باخت و از سبکسری چنین خواست که پیکر او را به روی سکه های سیمین (درهمها) بشکارند . ولی این کار ماهه آزردهگی سخت مردم توانستی بود . زیرا در گذشته از آنکه پیکر نگاری به روی سکه های سیمین شیوه شاهان اسلام نبودی و این خود ناپسنداری شمرده شدی ، نگاهشان پیکر زن یکباره با آیین اسلام ناسازگار می بود و جز دشمنی با آن دین پشمار نرفتگی .

از این رو پیرامونیان گبخسرو به جلوگیری برخاستند . ولی چون گبخسرو سبکسرانه پافشاری می نمود ، برخی از ایشان (گویا از ستاره شماران) چنین راه نمودند که پیکر شیری را نگاشته و روی آن رخسار همچون خورشید آن زن را بشکارند ، که اگر کسانی به جستجو برخاستند و پرسشهایی رفت گفته شود رویه

گفتار سوم

خورشید و شیر چگونه به هم پیوسته اند ؟ ...

اکنون باید دید خورشید و شیر چگونه به هم پیوسته و این شکل شگفت را پدید آورده اند ... زیرا در میانه خورشید ، که جرم درخشانی در بالای آسمان است ، با شیر که جانور دژ خوی در بیابانهای آفریقا و آسیاست ، کمترین همبستگی شناخته نمی باشد . آنگاه آن شمشیر چیست ؟ ... شیر کجا و شمشیر کجاست ؟ ...

آری میانه خورشید با شیر یک همبستگی بسیار سست و دوری توان یافت ، و آن اینکه از دوازده برج آسمان یکی برج شیر (اسد) است و ستاره شماران آن برجها را در میان هفت ستاره گردان (که خودشان شناخته بودند) بخش کرده و برج شیر را ویژه خورشید گردانیده بودند و این معنی را شاعران هم فهمیده اند و این است قطران تبریزی در شعرهایی که درباره رفتن پادشاه آذربایجان به دین پادشاه گنجه سروده ، چنین می گوید :

اگر به خانه شید آمده است شیر رواست
بدانکه خانه شیر است شید بر گردون

لیکن چنانکه گفتیم این همبستگی بسیار سست و خود پندار بر پندار است .

۲۳

۲۴

« طالع » (زایچه) پادشاه است که هنگام زاییده شدن او خورشید در برج اسد (شیر) می بوده ؛ و همین کار را کرده و این شکل پدید آمد . این چیزی است ؟ این عبری ، که یکی از تاریخنویسان بنام می باشد نوشته :

این عبری خواستش نکوهش گبخسرو است . ولی ما از آن ، تاریخچه پدید آمدن شیر و خورشید را به دست می آوریم و گرهی را می گشاییم . بیگمان این عبری ندانسته که آن جمله های نکوهش آمیز او روزی این ارج را خواهد داشت و این سود را خواهد داد . چنانکه گبخسرو ندانسته بوده که آن کار هوسبازانه او روزی این نتیجه را خواهد داد و آن شکل شگفت پدید آورده اش نشانه دولت ایران خواهد بود .

این عبری یکی از تاریخنویسان باریک بین و رامتگوست و چون شهرش (ملاحظه) به جایگاه گبخسرو ، و زمان زندگانش به زمان او نزدیک می بوده نوشته اش در خود آن است که ما استوارش داریم .

از آن سو جای خشنودی است که نمونه هایی از آن سکه های گبخسرو در دست هست و من خود دانه هایی از آنها را (از سیمین و مسین) به دست آورده ام . این سکه ها از يك سو راست بودن سخن این عبری را می رساند ، زیرا پیش از آن سکه ای یا این شکل از کسی دیده نشده ، ولی از گبخسرو دیده می شود ؛ از يك سو هم چگونگی آن شیر و خورشید را نشان می دهد ، و ما می بینیم که از آنچه امروز در دست ایرانیان است و نشان رسمی دولت گردیده جداست . زیرا آن شیر رویش به سمت راست است و خود بی یال می باشد و شمشیر در دست نمی دارد . خورشید نیز دایره درست است و خود روی آدمی با چشم و ابرو و دهان می باشد .

۱ جمله های این عبری این است : وَ كَانَ السُّلْطَانُ غِيَاثَ الدِّينِ مُكْبَلًا عَلَى الْمَجْرِبِ وَ شَرِبَ الْكِرَابِ غَيْرَ مَرْضَى الطَّرِيقَةَ مُنْفَسًا فِي الشَّهْرَاتِ الْوَبْقَةَ تَزْوِجَ ابْنَةَ مَلِكِ الْكُرْدِ فَشَقَّهَا حَيْثُ وَهَامَ بِهَا إِلَى أَنْ أَرَادَ تَصَوِّرَهَا عَلَى الدَّرَاهِمِ فَكَثُرَ عَلَيْهِ أَنْ يَصَوِّرَ صَوْرَةَ امْتِ غَلِيَةِ شَمْسٍ فَيُنَسِبُ إِلَى طَالِعِهِ وَ يَحْضَلُّ بِهَا الْفَرْضُ

گفتار چهارم

شیر و خورشید چگونه نشان رسمی ایران گردیده ؟

اکنون باید دید شیر و خورشید ، که در آسیای کوچک پدید آمده ، چگونه به ایران رسیده ، و آن دگرگونیها در آن کمی رخ داده ، و نشان رسمی ایران از کی گردیده ؛ اینها چیزهایی است که باید دنبال کرد .

چنین پیداست که شیر و خورشید چون بر سکه های گبخسرو نگاشته شده و شکل شناخته ای گردیده ، سکه زنان ، که هر شکلی را می خواسته اند به روی سکه ها (فلسها) می نگاشته اند ، این شکل را بی آنکه معنایش را بفهمند گرفته و آن را نیز همچون دیگر شکلها به روی سکه ها نگاشته اند ، و کم کم خورشید را پایبتر آورده و نیم دایره به پشت شیر چسبانیده اند و آن را به خورشید هر چه مانده تر گردانیده اند .

پس از گبخسرو از جانشینان او سکه هایی به دست ما نیفتاده ، ولی پیداست که این شکل دو سکه های آنان نیز به کار می رفته .

از مغولان ، از غازان خان و سلطان محمد خدا بنده سکه های مسین با شیر و خورشید در دست است که در برخی از آنها خورشید دایره درست و از پشت شیر جداست و در برخی نیم دایره و به پشت شیر چسبیده است .

پس از مغولان از يك شعر سلمان ساوجی پیداست که در زمان او شیر و



(Maurice Herbant) کتابی درباره آن سفر محمد رضا بیگ و همراهانش و داستان ایشان در پاریس ، به عنوان فرستاده ایران به دربار لویی چهاردهم (L' Ambassade persane sous Louis XIV) پرداخته و در سال ۱۹۰۷ آن را به چاپ رسانیده ، در این کتاب پیکرها (تابلوها) از محمد رضا بیگ و همراهانش در حال گذشتن از کوچه های پاریس یا در دیگر حالها به چاپ رسیده که به گفته نویسنده کتاب از روی تابلوهایی است که در همان زمان نگاشته شده بود ، و در برخی از این پیکرها درفش ایران به سر محمد رضا بیگ پرچم گشاده و به روی پرده آن پیکر شیروی است با خورشیدی در فراز آن . لیکن در اینجا نیز همچون سکه های گبخسرو خورشید از پشت شیرو جدا و خود دایره ی درست است .

گوناگونی سخن : تا آغاز پادشاهی قاجاریان شکل شیرو و خورشید این حال را می داشته که همچون شکل‌های دیگری به روی سکه ها و درفشها نگاشته می شده . در آغاز زمان قاجاریان ، در زمان فتحعلیشاه که راه آمد و شد میان اروپا و ایران باز شده و اروپاییان به ایران آمده اند و دربار قاجاری می خواسته به پیروی از دولتهای اروپایی یک « نشان دولتی » پدید آورد ، این شکل شیرو و خورشید را ، که گویا محتای دیگری به آن داده و باز مانده از زمان پاساتاش می شماره اند ، برگزیده نشانی یا این شکل پدید آورده اند که به اروپاییان و دیگران می داده اند . سپس در زمان محمد شاه ذوالفقار (یا تیغ در سر اقصانه ای) را برگزیده نشان دیگری نیز پدید آورده اند ، که بدین سان شیرو و خورشید و ذوالفقار دو نشان دولتی می بوده و خود آنها نشانه دولت شمرده می شده که گذشته از نشانها به روی سکه ها و درفشها و همچنان به روی دیوارهای ساختمانهای دولتی نگاشته می گردیده .

در این باره دلیل ما نوشته های دو تن از اروپاییان است که در پایین آنها را می آوریم .

یکی از آن اروپاییان مسیو لانگله (M. Langlet) نامی است که در زمان فتحعلیشاه کتاب کوچکی درباره ایران نوشته که در سال ۱۸۱۷ میلادی با ترجمه

خورشید شناخته می بوده و به روی درفشها نیز نگاشته می شده ، زیرا می گوید :

خورشید نصرت است به توفیق کردگار
طلوع ز شیر روایت چشید کامگار

از پادشاهان صفوی ، از شاه اسماعیل سکه ای با شیر و خورشید دیده نشده ولی از دیگر شاهان آن خاندان سکه های مسین با این شکل فراوان بازمانده و در همه آنها خورشید چسبیده به پشت شیر است .

داستان شگفت آنکه گویا سکه زنان زمان طهماسب شیر و خورشید را جز رویه زایچه (طلوع) پادشاهی نمی شناخته اند ، و این است دیده می شود در زمان او خورشید را به روی بره نشانده اند . زیرا زایچه شاه طهماسب ، چنانکه در تاریخها نیز نوشته اند ، برج حمل (بره) می بوده . دو دانه از این سکه ها در نزد ماست که در پشت یکی از آنها نام شاه طهماسب آشکارا خوانده می شود .

می توان پنداشت که نودن شیر و خورشید به روی سکه های شاه اسماعیل از روی همین پندار می بوده . زیرا زایچه شاه اسماعیل برج عقرب می بوده و آنان زشت می پنداشته اند که خورشید را بر روی کوزم نشانند .

هر چه پرده این پندار دیر ناپاییده و شاه عباس و دیگران پایبند آن نبوده اند ، شاه عباس با آنکه زایچه اش سنبله می بوده ، ما خلوسهای فراوانی با شکل شیر و خورشید از زمان او در دست می داریم . می توان پنداشت که افسانه نشانده شاه عباس خورشید را به روی شیر نتیجه همین است که این شکل در زمان آن شاه رواج بسیار داشته و بسیار شناخته گردیده .

در زمان صفویان شیر و خورشید را به روی درفشها نیز می نگاشته اند . دلیل سخن آن است که محمد رضا بیگ نامی ، که در زمان سلطان حسین ، حاکم ایروان می بوده و در سال ۱۷۱۵ میلادی به فرستادگی از آن پادشاه به دربار لویی چهاردهم پادشاه فرانسه رفته و زمانی در آنجا با شکوهی بسیار می زیسته است و دو بیست و چند سال پیش یکی از نویسندگان فرانسه به نام مورپس هیرت

ها در دست ماست .

از اینجا پیداست که در همان زمان محمد شاه ، به پیروی از دولتهای اروپایی چنین خواسته اند که نشانه ای برای دولت ایران پدید آورند که به روی نامه های دولتی و سکه ها و درفشها و دیگر جاها به کار رود و در سایه برخورد با اروپا به چنین چیزی نیاز دیده اند ، و بهتر دانسته اند که همان شیر و خورشید را با ذوالفقار یکی گردانند (شمشیر را به دست شیر دهند) و یک نشانه پدید آورند و این کار را کرده اند . و چون این شکل را ارجدار شناخته به پای شکلها یا پیکرهای دیگری نمی برده اند ، از این رو آن را به روی سکه های مسین و نودن هم نگاشته اند ، و همین زمان است که حال سکه در ایران دیگر گردیده و آن شیوه کهن که شعر با جمله های عربی به روی سکه ها می نوشته اند از میان رفته است .

چیزی که هست گویا برخی دولتبان می ترسیده اند که از سرپا ایستادن شیر و شمشیر به دست گرفتن آن گمان جنگجویی به دولت ایران رود ، و آن را با حال نانوانی دولت سازگار نمی دیده اند . از این رو با سیاست راه رفته به روی نامه های وزارت خارجه و همچنان به روی برخی سکه ها شیر را خوابیده و بی شمشیر می نگاشته اند . چنانکه همین رفتار در وزارت خارجه تا پیش از زمان رضا شاه پهلوی نگه داشته شده بود و شیرها به روی نامه های آن وزارت خوابیده و بی شمشیر نگاشته می شد .

به هر حال ما تا آنجا که چسته و دانسته ایم این از زمان محمد شاه بوده که شیر و خورشید با رویه ی کنونی پدید آمده و نشان دولت ایران گردیده . پیش از آن شیرها بی شمشیر می بوده ، و این شکل چه در درفشها و چه در سکه ها ، ویژگی نمی داشته و یگانه شکل نمی بوده .

از زمان ناصرالدین شاه در نامه ای از میرزا محمد علیخان ، وزیر خارجه ایران ، در دست است که در سال ۱۲۹۸ (در آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه) ، یکی را به « متشی مهم خارجه گیلان » و دیگری را به « متشی مهم خارجه استرآباد » نوشته و در آن نامه ها چنین گفته می شود :

ارمنیش در پاریس به چاپ رسیده . این نویسنده از شیر و خورشید یاد کرده ولی شگفت است که آن را « مهر و شیر » می نامد و دانسته نیست این نام را از کجا به دست آورده . به هر حال او نیز ، همچون بسیار دیگران ، شیر و خورشید را بازمانده از ایران باستان و یادگار آتش پرستی ایرانیان می پندارد و چنین می نویسد :

به هجشمی سلطان سلیم سوم عثمانی که نشان « هلال » را پدید آورده و پادشاهان عثمانی آن را به اروپاییان و دیگران از ترسایان دهند ، فتحعلیشاه هم نشان « مهر و شیر » را درست کرده است .

دیگر از آن اروپاییان مسیو دیوبا (M. Louis Duboué) است که کتابی درباره ایران به نام « لاپرس » (La Perse) در زمان محمد شاه به چاپ رسانیده و در آنجا چنین می نویسد :

از شیوه های پادشاهان ایران است که درفشهای بسیار به کار می برند و به روی این درفشها در شکل نگاشته شود : یکی تیغ دو سر علی (ذوالفقار) ، دیگری رویه شیر خوابیده ای که خورشید از پشت او در می آید . این دو شکل را در گوشه پادشاهی نیز نگاشته اند . همچنین بر نشانهایی که شاه ایران به سپاهیان و سرکردگان و نمایندگان اروپایی به نام نواختن ایشان دهد این دو شکل هست .

این دو نوشته به آنچه گفتیم گواه آشکار است . گذشته از آنکه سکه های آن زمان همین را می رساند و ما گذشته از شیر و خورشید سکه هایی با شکل « ذوالفقار » از آن زمان در دست می داریم و یکی از آن سکه ها اکنون در نزد ماست .

از این نوشته ها پیداست که نشانهای شیر و خورشید و ذوالفقار ، که هنوز هم هست ، از زمان فتحعلیشاه و محمد شاه بازمانده .

از آن سوی از زمان محمد شاه یک رشته سکه های مسین در دست است که در بگه روی آن نام محمد شاه (شاهنشاه انبیا محمد) و نام شهر (دارالخلافه طهران) با تاریخ سکه نوشته شده . در روی دیگر شیر با خورشید در پشت و شمشیر در دست و تاجی در بالای خورشید نگاشته گردیده . چند دانه از این سکه

دارد نبوده . پیدایش آن نتیجه دلباختگی کبخسرو سلجوقی به همسرش شاهزاده خاتم گرجی بوده . او برای پیش بردن هوسهای سلسله دیگران بی آنکه معنایی فهمند آن را به کار برده اند و بدین سان یکی از شکلهای شناخته شده گردیده و تا زمان فتحعلیشاه به همان عنوان به کار می رفته . در زمان فتحعلیشاه به پیروی از دولتهای اروپایی دو گونه نشانی (لژیون) برای دادن به برخی از اروپاییان و ایرانیان پدید آورده اند که یکی پیکر ذوالفقار و دیگری پیکر شیر و خورشید می بوده . سپس دو زمان محمد شاه باز به پیروی از اروپاییان نیازمند شده اند که نشانه که نشانه (آرمواری) برای دولت برگزینند و این است آن دو شکل را یکی گردانیده (ذوالفقار را به دست شیر داده) و تاجی نیز بالای آن افزوده این شکل را که امروز نشانه دولت ایران شمرده می شود پدید آورده اند . این بوده تاریخچه شیر و خورشید .

« در خصوص بیدق کشتی های تجارتی که سابقاً دویا بیگی ایراد گرفته بود ، اینجا با جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیبه روسیه مکالمه کرده بر حسب امر قذرفذکر سرکار اعلیحضرت پادشاهی ، روح العالمین قدها ، قرار دادند که نشان و علامت دولت علیه ایران در بیدق و علمها که در کشتی های تجارتی افراشته می شود ازدها باشد تا از نشان شیر و خورشید که نشان دولتی است امتیازی حاصل شود . »

این نامه ها نیز می رساند که شیر و خورشید تا آغاز پادشاهی ناصرالدین شاه نشانه دولتی گردیده و شناخته شده بوده که بر بیرقهایی که در کشتی های دولتی می افراشته اند ، نگاشته می شده و این است دستور داده می شود که بر بیرقهایی که در کشتی های بازرگانی ایرانیان افراشته می شده پیکره ازدها نگارند .

سپس دو زمان ناصرالدین شاه هاشمین و آقازار سکه زنی از اروپا آورده شده و سکه های ایرانی بر رویه های سکه اروپایی را گرفته و بهتر و بسامانتر گردیده . یکی از کارهایی که در همین زمان ناصرالدین شاه یا در زمان پدرش محمد شاه رخ داده آن بوده که سکه زدن ویژه تهران گردیده و آن شیوه باستان که هر حکمرانی در شهر حکمرانی خود سکه می زد از میان رفته .

نکته ای را که می باید در پایان باز غنایم آن است که شیرهای شیر و خورشید پیش از زمان محمد شاه بی یال می بوده و از زمان اوست که به پیروی از پیکر نگاریهای اروپا شیر را یالدار گردانیده اند .

در این باره گفته شده : « شیرهای ایران چه تر و چه ماده بی یال می بوده اند ، نه همچون شیوه های آمریکا که ترهاشان یالدار و ماده هاشان بی یال است . » این داستان سکه ها نیز همان را می رساند . ولی چون گفتگو در این باره از زمینه کتاب بیرون است و ما را در آن باره آگاهی دوست می باشد به سخنی دو آن باره نمی پردازیم .

در اینجا دفتر به پایان می رسد ، اگر بخواهیم گفته های خود را کوتاه گردانیده در چند سطر بگنجانیم باید بگوییم :

شیر و خورشید از زمانهای باستان نماده و یک شکلی که رازی با معنایی در بر